

• نوستالژی •

قلم بازی



• علی دهشانی

ماجرای قلم بازی ما قصه‌های است که باز می‌گردد به سال ششم ابتدایی، آن زمان معدل بالایی آوردم و با پدرم برای خرید یک قلم و خودنویس به قلم فروشی در خیابان جمهوری فعلی روبه‌روی هتل نادری نزد آقای لطیفی رفتم؛ اما آقای لطیفی گفت این بچه است و خریدن خودنویس برایش زود است؛ من هم نشستم کف مغازه و گریه سر دادم که دل لطیفی و پدرم به رحم آمد و منجر به این شد که آخر قلم و خودنویس سناتوری را به ۴۵ ریال خریداری کردیم و من از آن روز تا به امروز شوق قلم و خودنویس را حفظ کردم و هیچ چیز برایم لذتبخش‌تر از این نیست که انگشتانم جوهری شود. تا امروز هر کدام از نوشته‌هایم را به یک قلم می‌نویسم، مقالات با یک قلم، نامه‌ها با یک قلم و... کار به جایی رسید که گاهی هزینه قیض‌های آب و برق و تلفن را بابت هزینه خرید قلم و خودنویس جدید می‌دادم و با آمدن قیض بعدی قضیه بر ملا می‌شد. هنوز هم مثل همان زمان ذوق، شوق و همان عجله را در داشتن خودنویس دارم.

هیچ‌گاه روزی را سپری نکردم که حداقل سه قلم و خودنویس در جیبم نباشد، در سفرهای خارجی هم نان باگت با آب خوردم تا بتوانم یک قلم و خودنویس تهیه کنم. البته حادثه‌های باعث شد تا روزی نیمی از خودنویس‌هایم را بفروشم، پیش از آن تعداد خودنویس‌هایم متجاوز از ۸۰۰ خودنویس بود اما حال حدود ۴۰۰ خودنویس دارم. شوق خودنویس در سال‌های بعد مرا یک مجموعه‌دار کرد، به صورتی که به دنبال قلم بزرگان رفتم، برای به دست آوردن قلم‌های‌شان جست‌وجو کردم، به قلم فروشی رسیدم که بیشتر بزرگان از او قلم می‌خریدند و او خاطرات خود از شخصیت‌ها و مشتری‌های قلم و خودنویس‌هایم را برایم باز می‌گفت. دکتر محمد مصدق یکی از مشتری‌هایش بود و همیشه خودنویس پارکر ۵۱ می‌خرید. او می‌گفت: «هرچه تلاش کردم او را قانع کنم تا خودنویس کراست به او بفروشم، موفق نشدم و مصدق تنها با پارکر ۵۱ نوشت.» شنیده بودم که صادق هدایت خودنویس خود را در پاریس به دکتر تقی تفضلی اهدا کرده است. دکتر تفضلی در یکی از آبادی‌های اطراف کمربرج زندگی می‌کرد، برای همین در یکی از کنفرانس‌هایی که به آنجا رفته بودم، پسران پسران و زیر باران شدید منزلش را باقیمت و در زدم. ما مجله ما آشنا بود، وقتی ماجرای قلم بازی‌هایم را

شنید، خودنویس هدایت را به من اهدا کرد و گفت: «این همان جوهری است که صادق هدایت آخرین بار پر کرده بود و اکنون در آن خشک شده است.» به این ترتیب قلم و خودنویس‌های دیگر نویسندگان را هم جمع‌آوری کردم. در سال‌های بعد خودنویس افرادی مانند نصرت کریمی، عبدالحسین زرین کوب و جلال‌الدین آشتیانی به دستم رسید. برخی وصیت کردند که پس از مرگ خودنویس‌شان را داشته باشم و عده‌ای نیز در زمان حیات خود قلم‌هایی که با آن کتاب‌های خود را می‌نوشتند، به من اهدا کردند. اگر روی خودنویس اسمی حک شده بود که هیچ، اما اگر اسمی نداشت، گواهی می‌نوشتند، این قلم را برای کلکسیون اهدا می‌کنند. صادق چوبک، هنگامی که به برای دیدنش رفتم ۲۰ سالگی می‌شد که با مشکل کمبود بینایی روبه‌رو بود و دیگر نمی‌نوشت، حتی نامه‌هایم را تقریر می‌کردند و او تنها امضا می‌کرد. پس از درگذشتش قدسی چوبک قلم و خودنویس صادق را در میان وسایلیش پیدا کرد و به همراه نامه‌هایم برایم فرستاد، در آن نوشته بود: «او خود خواسته است، خودنویسش را برای شما فرستادم.» خاطرات زیادی از این قلم‌ها و پیگیری‌هایی که در آن سال‌ها کردم، دارم. روزی نیز در مصاحبه‌ای در این مورد گفتم، دوست دارم خودنویس فریدون آدمیت را داشته باشم، بعد از آن آدمیت به

یادداشت

من گفتم: «تو اگر خودنویس من را می‌خواستی چرا به خود من نگفتی و در روزنامه‌ها نوشتی!» به همین شکل خودنویس پارکر خود را که با آن کتاب‌هایم را نوشته بود، به من اهدا کرد.

در حال حاضر نیز در تدارک سایاتی به نام «نوستاران قلم» هستم در این سایت عکس‌هایی از این مجموعه را به نمایش خواهم گذاشت. کمپانی مبلات نیز مجموعه‌های دارد که به یاد نویسندگان بزرگ جهان مانند داستایوفسکی، توماس مان، کافکا و شکسپیر می‌سازد. در این مجموعه امضای این نویسندگان روی خودنویس‌هایی با طراحی خاص و با توجه به شخصیت این افراد حک می‌شود. این خودنویس‌ها به تعداد محدود و به همراه شماره شناسنامه و در قالبی زیبا تولید می‌شود. دو سال است که با این کمپانی وارد مذاکره شده‌ایم تا صادق هدایت را نیز به مجموعه نویسندگان جهان اضافه کنیم و در حال حاضر نیز طرح‌ها و کارهای اولیه این کار را انجام داده‌ایم؛ زیرا طراحی این قلم‌ها به گونه‌ای است که شخصیت آن نویسنده در طراحی نشان داده می‌شود و هر طرح متناسب با روحیه نویسنده است و امیدواریم به زودی نام صادق هدایت به همراه امضایش روی این خودنویس‌ها قرار گیرد. شما بدانید این همه‌ای که گفتیم از علاقه و شوق ما به قلم است.

خیلی‌ها با کامپیوتر می‌نویسند اما فروش خودنویس کم نشده است

۵۲ سال خودنویس فروختم

است از این راه درآمد داشته باشم، اینکه چه بفروشم برایم فرقی ندارد. من هم جوان بودم و به فکر رسیدن به تغییراتی در ویتترین مغازه بدهم، برای همین من هم همان طور که ویتترین مغازه را تمیز می‌کردم به تدریج عینک‌ها را کم می‌کردم و به جایش خودنویس جدید، رفته‌رفته در حین تمیز کردن عینک‌ها را جمع می‌کردم و در کارتن می‌ریختم و جایش ویتترین را پر از خودنویس می‌کردم و تا به امروز هم خودنویس فروختم.

چطور شد که سعی نکردید عینک‌های بیشتری بچینید و خودنویس‌ها را از دور خارج کنید؟

خودم علاقه خاصی به خودنویس داشتم، هنوز هم دارم. تازه کار عینک سخت‌تر بود، عینک را باید می‌بردم و برای درست کردن به عینک ساز می‌دادم.

صاحب‌کار تان متوجه این موضوع نشد و دعوائی به خاطر

خودنویس‌ها مرتب و با سلیقه کنار یکدیگر در ویتترین مغازه چیده شده‌اند. سردر بزرگ مغازه نیز نقاشی‌هایی از خودنویس دارند و برای همین است که از دور هر رهگذر نزدیکی‌های چهارراه استانبول، در خیابان جمهوری، در نشی خیابان بابی‌ساندرز را به داخل اولین فروشگاه خودنویس می‌کشاند. جایی که هر طرفش را نگاه می‌کنید، هیچ چیز جز خودکار و خودنویس نمی‌بینید. لطیفی صاحب فروشگاه قبل از هر سوالی یکی از همان خودنویس‌های خودش را به دستم می‌دهد و وادار می‌کند که کلمه «ایران» را یکبار با خودنویس و یکبار هم با خودکار بنویسم، بعد به هر دو خط اشاره می‌کند و می‌گوید: «خودت قضاوت کن کدام قشنگ‌تر است، ببین این همان «ن» ایران است، اما نقطه‌اش را نگاه کن، این نوشته با خودنویس چقدر زیباتر، این نون از نون سنگ هم بهتره و به عمرت هم همچنین نونی نوشتی.» لطیفی، در کمتر از چند دقیقه هر نامی را که بخواهید بر روی خودنویس یا خودکار انتخابی شما حک می‌کند. بیشتر از نیم قرن است از زمان اولین فروشگاه فروش خودنویس‌های مارکدار می‌گذرد. همان دورانی که در چند قدم جلوتر از مغازه لطیفی، روشنگران، نویسندگان و قلم به دستان در کافه نادری گرد هم می‌آمدند. لطیفی عکس اولین روزی که به کار در این مغازه مشغول شد، در کنار عکس‌های دیگر دوستان و افراد معروفی که مشتری خودنویس‌هایم شده‌اند به یادگار نگه داشته است. خودنویس در مغازه او همان چیز دیگر است؛ کالای گرانبهایی که خود لطیفی و مشتریانش همه به آن علاقه زیادی دارند.

از کی این مغازه تبدیل به نمایندگی لوازم التحریر شد و شما هم شدید آقای لطیفی خودنویس فروش؟

بیشتر از ۵۲ سال پیش برای شاگردی به این مغازه آمده بودم، صاحب کار هم عینک و هم خودکار و خودنویس می‌فروخت. طرف بیشتر ویتترین و داخل مغازه را عینک چیده بود و یک قسمتی هم قلم و خودنویس گذاشته بود، من همان موقع به او گفتم با عینک‌ها را جمع کن و به جایش همه مغازه را خودنویس بگذار یا خودنویس‌ها را جمع کن و به جایش عینک بچین اما او در آن زمان حرفش این بود که من هر دو را بپول دادم و خریدم و قرار

شما اولین نماینده خودنویس پارکر در ایران هستید؟ خیر، من تنها نماینده نبودم. قبل از من نیز شرکت دیگری آن را وارد می‌کرد و در حال حاضر نیز شرکت دیگری آن را وارد می‌کند. نماینده آن شرکتی بود به نام هفت‌رو که زیلت و ماست وارد می‌کرد و در کنار آن خودکار و خودنویس پارکر هم می‌آورد. من هم از همان اول که به تنهایی مغازه را اداره می‌کردم فقط پارکر فروختم.

قدیمی‌ترین مشتری‌های ثابت تان مربوط به چه دورانی هستند، افرادی را می‌شناسید که خودنویس‌باز باشند؟

خیلی از افرادی که از همان ۵۲ سال پیش مشتری‌مان بودند. هنوز هم اگر زنده باشند سری می‌زنند. آقای دکتر سال هاست به اینجا می‌آید، با اینکه سال‌هاست از کشور رفته است، اما وقتی به ایران می‌آید به اینجا هم می‌آید و خودنویس می‌خرد. خیلی از مشتری‌های ثابت هم هستند که کلکسیون خودنویس دارند یا می‌خواهند برای کسی خودنویس کادو بخرند.

معمولا چه جور افرادی با خودنویس می‌نویسند و مشتری همیشگی آن هستند؟

کسی که آچار فرانسه دستش می‌گیرد، هیچ وقت سراغ ما نمی‌آید، معمولا دکترا و نویسندگان بیشتر خودنویس استفاده می‌کنند و مشتری هستند.

به نظر شما در این چند سال که خودنویس کمتر بین مدارس و خانه‌ها رایج است، از مشتری‌های خودنویس کم نشده؟

هنوز هم خیلی‌ها خودنویس می‌خرند، فروش آن بالاست، شاید بعضی جوانانی مثل شما باشند که به کامپیوتر مشغولند، یا خط خوبی ندارند و اهل خودنویس نباشند اما با وجود این همه خیلی خودنویس استفاده می‌کنند و این طور نشده که بگوییم کسی دیگر با خودنویس نمی‌نویسد، البته شاید مدتی کمتر شده بود اما به نظرم به خاطر اینکه خط‌ها خیلی بد شد ولی باز مردم به خودنویس روی آوردند.

خودتان هم با خودنویس می‌نویسید؟

نه، خودم هم مانند شما خوش خط نیستم و کارم هم کمتر با نوشتن است. هم‌ا‌ش در مغازه هستم و فقط گاهی اسمی را روی کاغذ می‌نویسم تا بچه‌ها آن را حک کنند یا از همین کارها.



عکس: مصباح